

یادداشت مترجم درباره یوری آونری، نویسنده این مقاله:

Gush Shalo، بلوک یا جبهه صلح یکی از فعال ترین جنبش های صلح طلب در اسرائیل است و یکی از نمایندگان «صدای دیگر» در اسرائیل. یوری آونری رهبر این بلوک، نماینده سابق کنست (پارلمان) است و روزنامه نگار. او در سال ۱۹۸۲، در حالی که ارتش اسرائیل بیروت را محاصره کرده بود، با یاسر عرفات در مقر فرماندهی وی ملاقات و گفتگو کرد و متن آن را در همان زمان منتشر نمود. آونری و سازمان وی از منتقدین قاطع سیاست تجاوزکارانه اسرائیل و طرفدار تشکیل دولت مستقل فلسطین در کنار کشور اسرائیل است.

مقالات او که مرتباً در سایت این بلوک و نیز برخی رسانه ها منتشر میشود، بازگو کننده دیدگاه بخشی از مخالفین سیاست دولت اسرائیل و طرفداران واقعی صلح است. مقاله زیر که در تاریخ دوم اوت ۲۰۰۶ نوشته شده است، گوشه ای از این نگاه انتقادی را نشان میدهد.

خنجر از پشت

یوری آونری

ترجمه بهروز عارفی

روز پس از خاتمه جنگ، روز خنجرهای بلند خواهد بود.

هر کسی دیگری را ملامت خواهد کرد. سیاستمداران یکدیگر را سرزنش خواهند کرد. ژنرال یکدیگر را ملامت خواهند کرد. اما بیش از همه، ژنرال ها سیاستمداران را ملامت خواهند کرد.

همیشه، در هر کشوری پس از هر جنگی، زمانی که ژنرال ها شکست خورده اند، افسانه «خنجر از پشت»، سر بلند میکند که اگر سیاستمداران، درست در آستانه پیروزی باشکوه و تاریخی ارتش، آن را متوقف نمیکردند چه ها و چه ها می شد...

این امری است که در آلمان پس از جنگ جهانی اول رخ داد، هنگامی که این افسانه منجر به تولد جنبش نازی گردید. شبیه این ماجرا پس از جنگ ویتنام پیش آمد. و این حادثه در اینجا در حال وقوع در است. نخستین نشانه های آن احساس میشود.

حقیقت ساده این است که تا امروز، بیست و سومین روز جنگ، حتی یک هدف نظامی نیز بدست نیامده است. ارتشی که در سال ۱۹۶۷ فقط در شش روز، سه ارتش بزرگ عرب را به زانو درآورد، هنوز موفق نشده است از عهده یک «گروه تروریستی» کوچک برآید، آن هم در مدتی که از جنگ خطیر کیپور [اکتبر ۱۹۷۳] نیز طولانی تر شده است. در آن زمان، ارتش موفق شد در مدت بیست روز، شکست روزهای نخستین جنگ را به یک پیروزی نظامی بدل سازد.

دیروز سخنگویان ارتش، برای ارائه تصویری از پیروزی اعلام کردند که «ما موفق به کشتن ۲۰۰ نفر از ۱۰۰۰ جنگجه، حزب اله شده ایم» (با ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر، چه کسی، مر، شما، د؟) اما نافشا،

بر این نکته که کل جنگجویان حزب اله وحشتناک هزار نفر است، خود بسیار معنادار است.

گزارش ها حاکی از یاس پرزیدنت بوش است. ارتش اسرائیل «بار را به منزل» نداده است. بوش با این اعتقاد آن ها را به جنگ اعزام کرده که ارتش نیرومند مجهز به پیشرفته ترین سلاح های آمریکائی در عرض چند روز «کار را تمام خواهد کرد». پیش بینی شده بود که حزب اله نابود، لبنان دست نشانده آمریکا، ایران تضعیف و شاید راه برای «تغییر رژیم در سوریه» هموار خواهد شد. نباید از خشمگینی بوش تعجب کرد.

حتی ایهود اولمرت از او نیز عصبانی تر است. او جنگ را با روحیه ای بالا و دلی امیدوار شروع کرد، چرا که ژنرال های نیروی هوائی قول داده بودند که در چند روز حزب اله و موشک هایش را نابود خواهند ساخت. اکنون قایق او به گل نشسته است و هیچ پیروزی در افق نمایان نیست.

طبق معمول، در پایان نبردها (وگاه پیش از آن)، جنگ بین ژنرال ها شروع خواهد شد. خطوط جبهه، از هم اکنون در حال شکل گرفتن است.

فرماندهان نیروی زمینی رئیس مغرور ستاد و نیروی هوائی را سرزنش خواهند کرد ، زیرا آنان قول داده بودند که فقط با اتکا به قدرت خود، به تنهایی پیروز خواهند شد. القاء کرده بودند که با ریختن بمب و بمب بمب، جاده ها، پل ها، مناطق مسکونی و روستا ها را ویران می کنیم و ... کار تمام است.

پیروان رئیس ستاد و دیگر ژنرال های نیروی هوائی سرزنش خود را متوجه نیروی زمینی و بویژه فرماندهی نیروی شمال خواهند کرد. سخنگویان آن ها در رسانه ها، از هم اکنون اعلام میکنند که این ستاد پر از افسران نالایق است. آن ها را به شمال پرت کرده اند زیرا تصور میشد که شمال جای پرتی است و عملیات واقعی در جنوب (غزه) و مرکز (کرانه باختری) جریان دارد.

از هم اکنون کنایه ها را می شنویم. زمزمه میشود که دلیل انتصاب ژنرال اودی آدام به فرماندهی شمال، احترام به پدر وی، ژنرال کوتی آدام است که در جنگ اول لبنان کشته شده است.

انتقادات متقابل، همگی واردند. این جنگ، چه در هوا، چه در زمین و چه در دریا با اشتباهات نظامی همراه است.

آن ها در غرور وحشتناکی غرق اند. غروری که ما در آن پروراندن شده ایم و بخشی از شخصیت ملی ما شده است. این امر حتی در مورد ارتش بارز تر است و به درجات بالای نیروی هوائی هم میرسد.

در طول سال ها ما به همدیگر گفته ایم که ما دارای عالی ترین، عالی ترین، عالی ترین ارتش جهان هستیم. نه تنها خود ما به این مطلب معتقد بودیم، بلکه بوش و همه جهان نیز. از همه گذشته، ما پیروزی حیرت انگیزی را در شش روز در سال ۱۹۶۷ کسب کردیم. اما باید نتیجه گرفت که این بار، ارتش پیروزی عظیم دیگری در شش روز کسب نکرد، همه گیج و مبهوت شده اند. چرا، چه اتفاقی افتاده است؟

یکی از هدف های اعلام شده این جنگ، اعاده حیثیت از توان بازدارنده ارتش اسرائیل بود. در واقع، چنین امری اتفاق نیفتاد.

دلیل آن اینست که روی دیگر سکه غرور و تکبر، تحقیر عمیق اعراب است. منش و روشی که پیش از این نیز موجب شکست های نظامی گشته است. کافی است که جنگ کیپور را بیاد بیاوریم. حالا سربازان ما، به سختی در می یابند که «تروریست»ها اراده بسیار بالائی دارند، که آنان جنگجویان مقاومی بوده و فقط کسانی نیستند که در عالم هیروت در رویای فرشته باکره «شان» در بهشت بسر برند.

اما فراتر از غرور خود و تحقیر دشمن، یک مشکل اساسی نظامی وجود دارد. پیروزی درجنگ بر مبارزان چریک غیرممکن است. ما این تجربه را در حضورمان در لبنان که ۱۸ سال طول کشید، دیدیم. با نتیجه ای غیر قابل اجتناب، این کشور را ترک کردیم. حقیقت اینست که بدون مصلحت اندیشی و بدون توافقی با طرف مقابل خارج شدیم (ما با تروریست ها گفتگو نمیکنیم، غیر از این است؟ - حتی اگر آن ها مسلط ترین نیرو در محل باشند). ولی ما فلنگ را بستیم.

خدا میداند که ژنرال های کنونی از کجا چنین اعتماد به نفس نیایی یافته اند که به پیروزی در جنگی معتقد شوند که همقطاران شان در گذشته، با آن فصاحت شکست خوردند.

از همه مهم تر این که حتی بهترین ارتش دنیا نمیتواند در جنگی پیروز شود که هدف های آن مشخص نیست. کارل کلاوس ویتز، تئوریسین دانش نظامی گفته است «جنگ چیزی نیست مگر ادامه سیاست به راه های دیگر». اولرت و پرتز، دو آماتور تمام عیار، واقعیت را به این صورت آشکار کردند که «جنگ چیزی نیست جز ادامه بی سیاستی به روش های دیگر».

کارشناسان نظامی میگویند که برای پیروزی در جنگ می بایست ۱ - هدف روشنی وجود داشته باشد. ۲ - هدف قابل دسترس باشد. ۳ - ابزار لازم برای رسیدن به هدف در اختیار باشد. این سه شرط در این جنگ وجود ندارد. این به روشنی تقصیر رهبری سیاسی است.

بهمین جهت، ملامت اصلی متوجه اولرت و پرتز است. آنها در برابر وسوسه زمان حاضر تسلیم شدند و با تصمیمی دولت را بسوی جنگ کشاندند که شتابزده، سنجیده و بی ملاحظه بود.

همچنان که نهمیا استراسلر در هارتس نوشت: آنها میتوانستند، پس از دو سه روز جنگ را متوقف کنند، زمانی که همه دنیا می پذیرفت که تحریکات حزب اله پاسخ اسرائیل را توجیه میکند، هنگامی که در مورد توانائی ارتش اسرائیل جای تردید وجود نداشت. عملیات میبایست حساس و سنجیده میبود.

اما، اولرت و امیر پرتز قادر به توقف جنگ نشدند. نظیر آدم های هالو در مقابله با جنگ، این دو نفهمیدند که نباید به حمایت ژنرال ها تکیه کرد؛

که حتی بهترین طرح های نظامی ارزش کاغذی را که بررویش نوشته شده نیز ندارد؛

که در جنگ باید منتظر وقایع غیر مترقبه بود، که هیچ چیز بی دوام تر از افتخار جنگ نیست. مقبولیت جنگ در افکار عمومی [اسرائیل] آنان را مسموم کرد. جمعی از روزنامه نگاران چاپلوس نیز آن دو را تشویق کردند و دچار این توهم شدند که میتوانند نقش رهبران جنگی مشهور را ایفا کنند.

مشوق اولرت، سخنان پرطمطراق و ناباورانه خودش بود. سخنانی که افراد سرباز خودش تعلیم داده بودند. پرتز، گویا در مقابل آینه ایستاده و فکر کرده است که نخست وزیر آینده، آقای سازمان

امنیت و بن گوریون ثانی است.

و بدین ترتیب، مثل دو ساده لوح روستائی، به صدای بوق و کرنا، در راه پیمائی مستقیم به سوی اشتباهات سیاسی و نظامی براه افتادند.

منطقی است که بر این نکته صحنه بگذاریم که آنان پس از خاتمه جنگ، بهای ندانم کاری خود را خواهند پرداخت.

از این مخمصه کامل، چه چیزی بیرون خواهد آمد؟

دیگر کسی از حذف حزب اله، یا خلع سلاح آنان و نابودی همه راکت ها حرفی نمیزند. این امر مدتی است که فراموش شده است. در آغاز جنگ، دولت خشم آلود، نظریه استقرار نیروی بین المللی را در طول مرز با لبنان رد کرد. ارتش معتقد بود که چنین نیروئی از اسرائیل حفاظت نکرده و تنها آزادی عمل آن را محدود خواهد کرد. اکنون، ناگهان، استقرار نیروی بین المللی به هدف اصلی این کارزار تبدیل شده است. ارتش به تنهائی به عملیات ادامه خواهد داد تا «زمین را برای نیروی بین المللی» آماده کند و اولمرت اعلام میکند که او تا استقرار نیروی بین المللی به جنگ ادامه خواهد داد.

متأسفانه این ترفند تاسف باری است، نردبانی است برای پائین آمدن از بالای درختی بلند. نیروی بین المللی را میتوان تنها با موافقت حزب اله مستقر کرد. هیچ کشوری حاضر نخواهد شد که سربازانش را به نقطه ای بفرستد که آنان مجبور به جنگ با نیروهای محلی گردند. در هر نقطه ای از منطقه، ساکنان شیعه به روستاهای خویش بازخواهند گشت و از جمله جنگجویان مخفی حزب اله.

مضافاً بر این که حضور این نیرو منوط به موافقت حزب اله خواهد بود. اگر بمبی در زیر اتوبوس حامل سربازان فرانسوی منفجر شود، در پاریس فریاد برخواید خاست که فرزندان ما را به خانه برگردانید. شبیه این ماجرا هنگام انفجار محل استقرار تفنگ داران آمریکائی در بیروت اتفاق افتاد.

آلمانی ها که در هفته جاری با مخالفت خود با آتش بس، جهان را به حیرت انداختند، به یقین سربازی به مرزهای اسرائیل نخواهد فرستاد. تنها چیزی که کم دارند این است که مجبور شوند بر روی سربازان اسرائیلی آتش بگشایند!

و مهم تر از آن، هیچ چیز مانع حزب اله در انداختن موشک بر سر نیروهای بین المللی، هر وقت که اراده کند، نخواهد شد. در آن صورت نیروهای بین المللی چه خواهند کرد؟ همه منطقه تا بیروت را فلج خواهند کرد؟ اسرائیل چه پاسخی خواهد داد؟

اولمرت نیروئی میخواهد که بر مرزهای سوریه و لبنان نظارت کند. این امر خیلی توهم آمیز است. آن مرز از غرب تا شمال لبنان کشیده شده است. هر کسی بخواهد اسلحه وارد کند، دور از جاده های اصلی که تحت نظارت سربازان بین المللی خواهد بود، رد خواهد شد. در طول مرز، صدها نقطه وجود دارد که آنان بتوانند بگذرند. گذشته از آن، در لبنان نیز میشود با تطمیع و رشوه خیلی کارها کرد.

بنابراین، پس از جنگ، ما کم و بیش در همان نقطه ای خواهیم بود که پیش از آغاز این حوادث غم انگیز قرار داشتیم. قبل از کشتن هزار لبنانی و اسرائیلی، پیش از فراری دادن بیش از یک میلیون انسان، اسرائیلی و لبنانی از خانه هایشان، پیش از نابودی بیش از هزار خانه در لبنان و اسرائیل.

پس از جنگ، شور و هیجان فرو خواهد نشست. ساکنان شمال اسرائیل هم زخم هایشان را التیام خواهند داد. و ارتش به بررسی خطاهایش خواهد پرداخت. هر کسی از مرد و زن اعلام خواهد کرد که از روز نخست علیه جنگ بوده اما سرانجام روز داوری فرا خواهد رسید. نتیجه می گیرند که اولمرت را بیرون بیندازید. پرتز را بفرستید پی کارش و هالوتز را اخراج کنید.

با توجه به شروع مسابقه ای جدید، تنها چیزی که مسئله را حل خواهد کرد، مذاکرات صلح با فلسطینی ها، لبنانی ها و سوری هاست. و نیز با حماس و حزب اله.

زیرا تنها با دشمن است که پیمان صلح می بندند.

اصل مقاله :

The Knife in the Back, Uri Avnery, 2/8/2006

www.gush-shalom.org